

بچه های مسی

۳۹

ماهنامه کودک و نوجوان
ماه ذی القعدة (تیر ۱۳۹۸)



فهرست مطالب

۳

مقدمه



۴

پیامک شما



۸

ابرهه و ابابیل



۱۹

نمکدون



۲۰

طنز



۲۵

مسابقه



عنوان: بچه‌های مسجد

پدیدآور: واحد آموزش و پژوهش امور مساجد خراسان

مشخصات ظاهری: ۲۸ صفحه مصور رنگی

یادداشت: گروه سنی (ج)

موضوع: دین، کودک و زندگی

سر دبیر: محمد محمدی

صفحه آرا: محمدی

تصویرگر: فهیمه حقیقی

تلفن: ۰۵۱۳۲۰۱۲۰۴۵

تیراژ: ۱۲۰۰۰ جلد



بسم الله الرحمن الرحيم
سلام بچه ها؛

نکنه شما هم از اون دسته بچه هایی هستید که توی ایام تعطیلات تابستون مدام می گید «مامان، حوصله ام سر رفته»؟! درستیه که همه ما تعطیلات تابستونی و موندن توی خانه را دوست داریم اما گاهی وقتها همین در خانه موندن برامون کسل کننده می شه. برای اینکه از این تعطیلات درست استفاده کنیم و حوصلمون سر نره باید از الان برای سه ماه تعطیلات تابستونه برنامه ریزی کنیم. شما برای تابستون چه برنامه ای دارید؟ برای ما پیامک کنید.

در ضمن حتما
پیشنهادهات و انتقادات
و دلنوشته های خودتون
را برای ما پیامک کنید
تا به نام خودتون در
نشریه چاپ بشه.



سامانه پیامکی:
۳۰۰۰۸۴۱۲۰۰۰۰۳
پیام رسان سروش:
@masjed_k_h





با عرض سلام خدمت شما. ممنون از مطالبی که برای ما بچه ها می نویسید. خسته نباشید. من کتاب های شما را از پدر بزرگم می گیرم و می خوانم. تشکر از شما. **(هستی اثنی عشری)**

با سلام. ممنون از مطالب جالب و قشنگی که برای ما بچه ها چاپ می کنید. **(عرفان داورزنی از داورزن، مسجد امام رضا (ع))**

سلام، من مجله شما را خواندم، خیلی خوب بود. من و پسرعموهایم روزهای زوج به کانون فکری کودکان و نوجوانان می رویم و برنامه های جالبی دارد. **(محمدحسین دریادل، از تربت جام، مسجد الزهرا سلام الله علیها)**

با عرض سلام و خسته نباشید و با تشکر از ماهنامه بسیار خوب و آموزنده تون. لطفا مطالب متنوع تری در خصوص ولی فقیه، حجاب، شهدای مدافع حرم و... بذارید. ممنون. **(صفایی از شهرستان خلیل آباد روستای بزنجرد)**

پیامک های شما



سلام و خسته نباشید. خیلی دوست دارم که اسم منم در کتاب بچه های مسجد چاپ شود. با تشکر، خیلی ممنون از کتاب خوبتون.
(ساجده کوثر عربنژاد، از شهرستان خواف)

سلام من ده ساله ام، تصمیم دارم سه ماهه تابستان رو به یادگیری قرآن پردازم. من قرآن رو خیلی دوست دارم و از خدا می خوام بهم کمک کنه تا در راه یادگیری قرآن موفق باشم. (طاها سرگزی شهری از شهرستان سبزوار، مسجد صاحب الزمان ع)

با سلام و تشکر بابت چاپ مجله خوبتون. من تصمیم گرفتم تابستون برم تعمیرگاه ماشین. ۱۱ ساله هستم. (علی صلاحی هستم از کاشمر)

با عرض سلام و خسته نباشید. لطفا در نشریه تون از زندگانی حضرت یعقوب پیامبر ﷺ هم استفاده کنید. باتشکر. (بی نام)

فرزندان عزیزم، پیشنهادات و اقتادات خود را برای ما پیامک کنید تا به نام خودتون در نشریه چاپ بشه.

تصاویر بچه های

مسجد



بچه های خوب مسجد سیدالشهدا (علیه السلام) شهر کدکن
ارسالی توسط امام جماعت مسجد



بچه های خوب مسجد ۱۴ معصوم ع
ارسالی توسط حجت الاسلام محمد سرچاهی



بچه های خوب مسجد مهدیه قوچان
ارسالی توسط حجت الاسلام سیار

شما هم تصاویر بچه های مسجد خود را به آدرس ما در
پیام رسان سروش ارسال کنید:

@masjed_k_h

ابرهه و ابابیل

حضرت عبدالمطلب پدر بزرگِ پیامبر بزرگ ما، حضرت محمد ﷺ، بزرگِ مکه بود. همه مردم مکه و اطراف آن به ایشان احترام می گذاشتند و ایشان را بزرگِ مکه می دانستند. روزی از روزها، ایشان در کنار کعبه مشغول عبادت خدای بزرگ بودند که فردی از اعراب به سمت او آمد.

مرد عرب گفت: ای سید و آقای من، ابرهه پادشاه یمن با سپاه بزرگی به سمت مکه می آید و می خواهد خانه کعبه را ویران کند. او خواسته که با بزرگِ اعراب صحبت کند. همچنین شترهای شما را که در کوه مشغول چرا بوده اند غارت کرده است. حضرت عبدالمطلب تا این را شنید گفت: الان به سمت ابرهه می روم.

ابرهه انسان ظالم و زورگویی بود و گمان می کرد حضرت عبدالمطلب برای خراب نکردن خانه کعبه به او خواهش و التماس خواهد کرد.

ابرهه در چادر نشسته بود و منتظر بزرگِ مکه یعنی حضرت عبدالمطلب بود. وقتی حضرت عبدالمطلب وارد شد، ابرهه گفت: من به مکه آمده ام تا خانه کعبه را ویران کنم و سپس با لشکر من به یمن برگردم.

اما حضرت عبدالمطلب بدون توجه به حرف های او گفت: شترهای من را که سربازان شما در کوه های اطراف مکه غارت کرده اند به من پس بدهید. (حضرت عبدالمطلب هیچ حرفی از خرابی خانه کعبه نزد).

ابرهه از این حرف تعجب کرد و گفت: من آمده ام محل عبادت شما را ویران کنم، آن وقت تو به فکر شترهایت هستی؟



حضرت عبدالمطلب گفت: من صاحب شترهایم هستم و خانه کعبه هم صاحب توانایی دارد که از آن محافظت می کند. منظور حضرت عبدالمطلب این بود که کعبه، خانه خداست. یعنی این خانه به فرمان خدا توسط حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام ساخته شده است و خود خدا هم از این خانه مقدس محافظت می کند.

ابرهه از اینکه حضرت عبدالمطلب حرفی از خانه کعبه نزد ناراحت و متعجب بود با اینحال دستور داد تا شترهای عبدالمطلب را به او پس دهند.

حضرت عبدالمطلب نزد خانه کعبه آمد و برای نابودی دشمنان و حفظ خانه کعبه دعا کرد سپس ایشان از مردم خواستند که به کوه های اطراف مکه پناه ببرند تا از حمله ابرهه و سپاهش در امان باشند.



اما خودش در کنار کعبه ماند و به عبادت مشغول شد. حضرت عبدالمطلب از ابرهه و سپاه فیل سوار او اصلاً نترسید زیرا **افراد با ایمان از هیچ چیزی نمی ترسند.**

لشکر ابرهه هر لحظه به خانه کعبه نزدیک تر می شد. یکی از سربازان نزد ابرهه آمد و گفت: سرورم، از دور در آسمان ابر سیاهی پیداست. شاید خطری ما را تهدید می کند. فیل ها هم آرام و قرار ندارند.

ابرهه دستور داد تا فیل ها را هرطور که می توانند آرام کنند اما کار سربازان در آرام کردن فیل های بزرگ نتیجه ای نداشت. فیل ها احساس ترس کرده بودند و ظاهراً در انتظار واقعه ای بودند. طولی نکشید که ابر سیاه نزدیک تر شد و سربازان متوجه شدند که لشکری از پرنده به سمت آن ها می آید.

به خواست خداوند بزرگ، پرندگان ابابیل وقتی به بالای لشکر رسیدند سنگ هایی که در منقار خود داشتند را روی سپاه ابرهه رها کردند.

ابرهه و سپاهیان با این سنگ ها از بین رفتند و خانه کعبه از حمله ی آن ها در امان ماند.

مردم مکه بسیار شادمان بودند و از آن روز حضرت عبدالمطلب را بخاطر شجاعتش بیشتر از قبل دوست داشتند. مردم همان سال را عام الفیل نامیدند و در همان سال پس از این ماجرا پیامبر بزرگ ما حضرت محمد ﷺ در مکه به دنیا آمد.

فرزند عزیزم، نظر شما در مورد این داستان چیست؟

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۸۴۱۲۰۰۰۰۳

چیپس چطور اختراع شد؟!

چیپس یکی از خوراکی های خوشمزه اما مضر و بیماری زایی است که بعضی از بچه ها می خورند. شاید دانستن داستان اختراع چیپس برای شما هم جالب باشد. یکی از شب های زمستان در یک رستوران کوچک، شخصی همراه شام، سیب زمینی سرخ شده سفارش داد. پس از دریافت غذا این شخص با اعتراض به اینکه سیب زمینی ها خوب سرخ نشده اند و چندان ترد نیستند، آنها را به آشپزخانه پس فرستاد. سر آشپز رستوران که از این انتقاد حسابی عصبانی شده بود برای تمسخر، سیب زمینی ها را به نازکی کاغذ برید و به شدت به آنها نمک زد، دوباره سرخ شان کرد و غذا را به این خیال که غیر قابل خوردن است سر میز برد. سر آشپز قصدش از اینکار این بود که به آن مشتری بفهماند که چنین غذایی قابل خوردن نیست و او را تنبیه کند. اما دستپخت او به جای یک غذای بی مصرف، در نظر آن مشتری بسیار خوشمزه آمد و اینطور شد که چیپس اختراع شد. چیپس کم کم معروف و معروف تر شد و در کشورهای مختلف تولید گردید. این غذای مضر و بی مصرف، مورد توجه خیلی از مردم قرار گرفت و آن ها از آن خوششان آمد. سر آشپز هیچ وقت در رویاهای خود نیز گمان نمی کرد غذای او مورد استقبال قرار بگیرد. حالا که داستان اختراع چیپس را فهمیدیم باز هم چیپس می خوریم؟



پدر مهربان



امام رضا علیه السلام بچه ها را خیلی دوست داشت و گاهی آنها را جمع می کرد و برای آن ها داستان تعریف می کرد و یا به آن ها هدیه می داد. بچه ها هم به امام خیلی علاقه داشتند و ایشان را بیش از پدر و مادرشان دوست داشتند. اما امام علیه السلام از فرزند عزیز خود امام جواد دور بود و دلش برای دیدن فرزندش تنگ شده بود. یکی از خادمان امام رضا علیه السلام از آخرین سفر امام خاطره ای در ذهن داشت. او این داستان را اینگونه تعریف می کرد:

حضرت جواد علیه السلام پنج ساله بود. آن سفر، آخرین سفری بود که همراه با امام رضا علیه السلام به زیارت خانه خدا می رفتیم. خوب به یاد دارم...

حضرت جواد علیه السلام را روی شانه ام گذاشته بودم و به دور خانه خدا طواف می کردیم. در یکی از دورهای طواف، حضرت جواد علیه السلام خواست تا در کنار «حجرالاسود» بایستیم. اول حرفی نزدیم، اما بعد هرچه سعی کردم از جا بلند نشد. غم، در صورت کوچک و قشنگش موج می زد. به زحمت امام رضا علیه السلام را پیدا کردم و هر چه پیش آمده بود، گفتم. امام، خود را به کنار حجرالاسود رساند. جملات پدر و پسر را خوب به یاد دارم. «پسرم! چرا با ما نمی آیی؟» «نه پدر! اجازه بدهید چند سؤال از شما بپرسم، بعد به همراه شما می آیم.» «بگو پسرم!» «پدر! آیا مرا دوست دارید؟» «البته پسرم!» «اگر سؤال دیگری بپرسم، جواب می دهید؟» «حتما پسرم.»

«پدر!... چرا طواف امروز شما با همیشه فرق دارد؟ **انگار امروز آخرین دیدار شما با کعبه است.**»

سکوت سنگینی بر لب های امام نشست. یاد سفر امام به خراسان افتادم. به چهره امام خیره شدم. اشک در چشم امام جمع شده بود. امام فرزندش را در آغوش گرفت...

بله. امام رضا علیه السلام مجبور بود به خراسان برود و فرزندش را با خود در این سفر همراه نبرد. امام با اینکه از فرزند خود دور بود اما همیشه به بچه ها با محبت رفتار می کرد و بچه ها او را دوست داشتند.

نماز اول وقت



من سجاد هستم. یازده ساله. ما همیشه به همراه خانواده نماز جماعت می خوانیم، منتهی چون مسجد با خانه ما فاصله زیادی دارد، بعضی روزها نماز جماعت را در خانه می خوانیم. پدرم جلوتر از ما به عنوان امام جماعت می ایستد و ما پشت سر او ایستاده و نماز را با او به جماعت می خوانیم.

پدرم گاهی بعد از نماز، خاطراتی از دوستان شهیدش برای ما تعریف می کند. روزی پدرم می گفت دوست شهیدی داشتم به نام عباس حاجی زاده که با هم خیلی رفیق بودیم.

او از همان سنین کودکی به نماز اول وقت اهمیت می داد و فضیلت نماز اول وقت را با هیچ چیز دیگر عوض نمی کرد. در دوران جوانی که به ورزش کشتی می رفت، روزی برای انجام مسابقات به اتفاق هم به سالن رفتیم. مسابقات فینال بود، در میان جمعیت به تماشا نشسته بودم که چند نفر از رقیبان با هم مبارزه کردند. نوبت به عباس رسید. چند بار نام او را برای مبارزه خواندند، اما او نبود و حاضر نشد، تا اینکه دست رقیب او را به عنوان برنده مسابقه بالا بردند. نگران شدم، به خودم می گفتم: یعنی عباس کجا رفته؟ در جستجوی او بودم، نگاهم به او افتاد که داشت از در سالن وارد می شد. جلو رفتم و گفتم: کجا بودی؟ اسمت را خواندند، نبودی؟ گفت: وقت نماز بود، **نماز از هر کاری برایم مهمتر است.** رفته بودم نماز جماعت.

دوست پدرم حاضر شد آن مسابقه را از دست بدهد اما نماز را از دست ندهد و من هم از پدرم یاد گرفتم که همیشه نماز را اول وقت بخوانم.

آن چیست که هر چه از عمر آن می گذرد، کوچکتر می شود؟
(ارسالی از مهدیه شیخی)

موجود سرد و بی جان. گیرد ولی دو صد جان. دهان تنگ و تاریک.
گردن دراز و باریک. (بی نام)

شیر پلنگ بی دُم، نه جو خورد، نه گندم. گشت زند توی باغ،
دهد عسل به مردم. (بی نام)

همه اطاق را پر می کند اما از سوراخ کلید بیرون می رود. (بی نام)

پنج سیب درون سبد داریم چگونه می توان این پنج سیب را بین
پنج نفر تقسیم و در انتها یک سیب درون سبد بماند؟ (بی نام)



یه شب یک دزد میره دزدی. پس از کلی جست و جو و گشتن چیزی پیدا نمی کنه، شاکی می شه می ره سرکیف بچه ها رو باز می کنه، مشق های بچه ها رو خط می زنه تا روز بعد از معلمشون کتک بخورند. (بی نام)

پدر: چرا همیشه نمره صفر می گیری؟ فرزند: آخر من ته کلاس می نشینم. پدر: چه ربطی دارد؟ فرزند: عده دانش آموزان زیاد است و تا نوبت به من برسد، نمره ها تمام می شوند. (ارسالی از مهدیه شیخی)

یک روز آقاهه می خواست پشت بوم خونشو قیر بریزه. قیر اضافه آورد. دست انداز هم درست کرد. (مهدی باقری از مشهد)

فرزندان عزیزم، شما هم لطیفه های
خنده دار خود را ما پیامک کنید تا به نام
خودتون در نشریه چاپ بشه.

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۸۴۱۲۰۰۰۰۰۳

نمکدون

توجه داشته باشید
که یاد می‌گیریم، لزوم

۲



نویسنده

آی‌ام

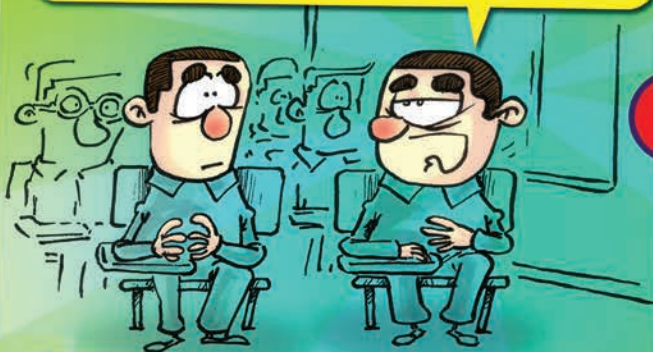
باور کنید خیلی از
راحت‌تر از خانه



زیر

بعضیا الکی از کلمات خارجی استفاده می‌کنن
تا کلاس بذارن. مثل اینا نباشید...

دیشب شام «اگ پوتیتو آند مایونز سُس» خوردیم!
خیلی اوکی نیستم!!



ترجمه: دیشب الویه داشتیم، رودل کردم!!

۱

۶- لجبازی نکنید...

از امروز هیچکس حق نداره بیخودی
از واژه‌های انگلیسی استفاده کنه
متوجه شدین؟؟!

۶

یس!



۲۰

که هر کلمه انگلیسی
ما با کلاس نیست...

آی آم امبرلا!!!!



آمیرلا!!

حالا اگه خیلی اصرار دارید که از کلمه‌های خارجی
استفاده کنید، اگلا موقعیت‌شناس باشید...

هانی! من همین بغلا لغت می‌دم. میس یو!!



درست صحبت کنید تا دیگران بفهمند چی می‌گید...

مامان! بیا.
داشتم با بابا بزرگ اختلاط می کردم
فیوزش پرید گمونم!!



واژه‌ها، فارسی‌شون
رجی‌شونه...

به‌به!
چه کیوکامبر گرینی!



داداش منو همون خیار سبز
صدا کنی راحت‌ترم،
خودتو اذیت نکن! صدای
ون کوچیکت هم درآمده‌ها!

۳

۴

۵

۲۱

آیا می دانید؟

آیا می دانید شمپانزه ها قادرند مقابل آینه چهره خود را تشخیص دهند اما میمون ها نمی توانند؟

آیا می دانید افرادی که در اثر گزندگی زنبور می میرند بیش از افرادی است که در اثر مار گزیدگی می میرند؟

آیا می دانید جمعیت میمون های هند بالغ بر ۵۰ میلیون می باشد؟

آیا می دانید خرس کوالا هرگز آب نمی نوشد و آب مورد نیاز خود را با خوردن برگ گیاهان تامین می کند؟

آیا می دانید که خرس ۴۲ دندان دارد؟

آیا می دانید تمامی خرس های قطبی چپ دست هستند؟



آیا می دانید نوارهای باریک بدن گورخر به دلیل امواج نوری که از پوست بازتاب می کند برای حشرات جذاب نیستند؟

آیا می دانید اثر انگشت کوالا ها شبیه انسان است. آنقدر شبیه که حتی کارشناسان به زحمت می توانند آن ها را تشخیص دهند.

آیا می دانید که زنبور عسل دو معده مجزا برای انبار کردن عسل و غذا دارد؟

آیا می دانید که انسان با خوردن ۲۰ نیش از زنبور عسل در آن واحد خواهد مرد؟



جدول اعداد



احترام والدین

فرزندان عزیزم، خداوند مهربان در قرآن کریم به احترام والدین و خوشحال کردن آن‌ها سفارش کرده است. کسانی که پدر و مادر خود را شاد می‌کنند خدا را خوشحال می‌کنند.

**شما برای خوشحال کردن والدین خود چه کاری می‌کنید؟
برای ما پیامک کنید.**

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۸۴۱۲۰۰۰۰۰۳





فرم اشتراک نشریه «بچه های مسجد»

فرزندان دلبندم، این فرم را با کمک بزرگ ترها پُر کنید
و به امام جماعت مسجد تحویل نمائید.

نام:..... نام خانوادگی:..... تاریخ تولد:.....

نشانی:..... کد ملی:.....

کد پستی:..... تلفن:.....

نام مسجد:..... نام و نام خانوادگی امام

جماعت مسجد:.....

امام جماعت محترم؛ لطفا این فرم را به همراه دیگر فرم های

اشتراک بچه های مسجد خود به مرکز رسیدگی به امور

مساجد خراسان تحویل نمائید.

- ۱- پرندگانی که سپاه ابرهه را نابود کردند چه نام داشتند؟
- ۲- شیعیان به نام کدام امام شناخته می شوند؟
- ۳- نام فرزند امام رضا (ع) چه بود؟
- ۴- نهج البلاغه برادر قرآن و صحیفه سجادیه قرآن است.
- ۵- بهترین کار در غیبت امام زمان (ع) برای فرج است.

رمز جدول
شماره ۳۸:
چادر

						۱
						۲
		۱				۳
			۳			۴
				۲		۵

رمز
جدول را به همراه نام، نام
خانوادگی، مسجد و شهرستان
برای ما ارسال کنید:

۳۰۰۰۸۴۱۲۰۰۰۰۳

اسامی برندگان:

- ۱- امیرعلی ایزانلو، مسجد امام زمان (ع)، شهرستان بجنورد؛
- ۲- فاطمه سادات باغیشنی، مسجد جامع، شهرستان نیشابور؛
- ۳- علی صمدپور، مسجد چهارده معصوم (ع)، شهرستان تربت حیدریه؛
- ۴- فاطمه رضایی، مسجد چهارده معصوم (ع)، مشهد مقدس؛
- ۵- امیرعلی جعفری، مسجد چهارده معصوم (ع)؛
- ۶- حسین عاطفی، مسجد امام حسن عسکری (ع)، مشهد مقدس؛
- ۷- حلما سنجاقی، مسجد قمر بنی هاشم (ع)، شهرستان فریمان؛
- ۸- محمدامین رحمانی، مسجد جوادالائمه (ع)، شهرستان بجنورد.



نشریه بچه‌های مسجد، ماهنامه‌ای برای کودکان و نوجوانان عزیز است
که توسط مرکز رسیدگی به امور مساجد خراسان در بین
بچه‌های مسجدی توزیع می‌گردد.
شما خواننده گرامی می‌توانید پیشنهادات و انتقادات خویش را
به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۸۴۱۲۰۰۰۰۳ ارسال نمایید.